



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث الفاظ ▶  
تقریر مباحث الفاظ (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-الفاظ/مباحث-الفاظ) ▶ مبحث سیزدهم: مفاهیم

## مبحث سیزدهم: مفاهیم

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

### مبحث سیزدهم: مفاهیم

از مباحث مهم دلالات در علم اصول که آثار و ثمرات مهم فقهی دارد بحث مفاهیم است.

#### توضیح محل نزاع

مفهوم در لغت یعنی ما يفهم من الشيء بأيّ كيفية، چه آن شیء لفظ، کتابت یا اشاره باشد. لکن محل بحث ما در مفاهیم معنای لغوی آن نیست بلکه در اصطلاح مفهوم در مقابل منطوق است که گاهی از لفظی که مورد و محل نطق است وضعاً یا اطلاقیاً یا از باب قرینه خاصه یا عامه ما نطق به دلالت بر معنایی دارد که می‌گوییم منطوق؛ در مقابل آن مفهوم به مدلول غیر مطابقی لفظ و به مدلول التزامی لفظ گفته می‌شود.

#### تعریف اصطلاحی مفهوم

برای تنقیح محدوده بحث و بیان اشکال و ایراد چند تعریف را اشاره می‌کنیم. قبل از بیان مطلب مقدمه‌ای بیان می‌کنیم:

#### مقدمه منطقی: اقسام تلازم

در منطق خوانده‌ایم بین دو شیء در مقام ثبوت گاهی ملازمه است و شیء‌ای با شیء دیگر بستگی و علقه تام دارد. در مقام اثبات ملازمه بین دو شیء به سه قسم تقسیم می‌شود:

قسم اول: برای توجه به ملازمه تصور لازم و ملزوم و نسبت بینهما کافی نیست. لازم و ملزوم را درک کند و نسبت بینهما را اذعان نمی‌کند بلکه اقامه استدلال و برهان لازم است برای پی بردن به ملازمه بین این دو شیء.

بسیاری از مباحثی که در علوم مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد و رد و ایراد می‌شود یکی منکر ملازمه می‌شود و یکی مثبت آن، از همین قسم است. مثل تلازم بین حدوث و عالم (ما سوی الله) که نیاز به استدلال دارد. به ملازمه بین دو شیء که نظری و برهانی است در منطق لزوم غیر بین گفته می‌شود.

قسم دوم: گاهی صرف تصور لازم و ملزوم و نسبت بینهما، اذعان به تلازم را به دنبال دارد اما باید لازم، ملزوم و رابطه آن دو تصور شود، مانند نسبت بین اعداد که دوازده نصف بیست و چهار است. در منطق به این قسم لزوم بین بمعنی الأعم گفته می‌شود.

قسم سوم: آن قدر رابطه بین دو شیء روشن و واضح است که به مجرد اینکه لازم را تصور کرد ملزوم هم به ذهن می‌آید و نیاز به محاسبه رابطه و نسبت بین این دو نیست. به مجردی که لفظ حاتم بین شد جود هم به ذهن می‌رسد. به این قسم در منطق لزوم بین بمعنی الأخص.

#### تعریف مفهوم:

تعریف اول: ما دل علیه اللفظ لا فی محل النطق بل بالمدلول اللزومی

اصولیان قبل مرحوم شیخ انصاری و محقق خراسانی مفهوم را اینگونه تعریف میکردند که ما دل علیه اللفظ لا فی محل النطق بل بالمدلول اللزومی. مثل این جاک زید فاکرمه که مدلول مطابقی و التزامی دارد.

نقد: محققان اصولی این تعریف را جامع و مانع نمی‌دانند. مثلاً در اصول بحثی داریم که وجوب ذی المقدمه ملازم با وجوب مقدمه است، مانند إصعد علی السطح. تعریف مفهوم بر این صدق می‌کند در حالی که این مفهوم نیست. یا امر به شیء مستلزم نهی از ضد است. این مدلول التزامی است که لفظ بر آن دلالت می‌کند لا فی محل النطق اما آن را مفهوم نمی‌نامند.

## تعریف دوم:

اصولیان سعی کردند با دخل و تصرفاتی تعریف اول را به مقصود اصولیان نزدیک کنند. یکی از کسانی که در این تعریف دخل و تصرف نموده محقق عراقی در نهاية الأفكار صفحه 468. می‌فرمایند مشهور که گفته‌اند مفهوم ما دلّ علیه اللفظ لا فی محل النطق یعنی مدلول التزامی شامل سه قسم می‌شود لزوم غیر بین و لزوم بین بمعنی الأخص و بمعنی الأعم. این تعریف را می‌فرماند صحیح نیست و هر مدلول التزامی که از قسم سوم باشد یعنی لزوم بین بمعنی الأخص باشد که ملازمه فی غایة الوضوح باشد به نحوی که به مجرد تصور لازم، ملزوم به ذهن منتقل شود به آن می‌گوییم مفهوم. محقق عراقی می‌فرمایند تمام اشکالات بر تعریف قداماً با این قیدی که ذکر کردیم همه اشکالات دفع می‌شود، مثلاً وجوب ذی المقدمه مستلزم وجوب مقدمه است این لزوم بین بمعنی الأعم است لذا از محل بحث خارج است. باید ذی المقدمه را درک کنید مقدمه را درک کنید و نسبت بین این دو را درک کنید تا پی به ملازمه ببرید. این مفهوم نیست، بلکه مفهوم آن است که به مجرد اینکه منطوق را لحاظ کردید مفهوم به ذهن شما می‌آید آن مدلول التزامی را می‌گوییم مفهوم. هکذا امر به شیء مستلزم نهی از ضد است، محقق عراقی می‌فرمایند لزوم بین بمعنی الأعم است. یا برخی از دلالات تنبیه و اشاره که احتیاج به محاسبه و تصور طرفین و بررسی نسبت آنها دارد این مدلول التزامی است اما لزوم بین بمعنی الأعم است. مانند دو آیه شریفه الوالدات یرضعن أولادهن حولین کاملین، و حمله و فصاله ثلاثون شهراً.

محقق عراقی می‌فرمایند ما يفهم من اللفظ بنحو لزوم بین بمعنی الأخص را مفهوم می‌نامیم.

## عرض می‌کنیم: این تعریف جامع و مانع نیست.

اولاً: هر لزوم بین بمعنی الأخص در اصطلاح مفهوم نیست. روایت می‌گوید خلق الله الماء مطهراً. می‌گوید هر مطهّری طاهر است و لزوم بین بمعنی الأخص است. دلالت این جمله بر طهارة الماء در اصطلاح اصولی از مفاهیم نیست.

ثانیاً: شما در بحث مفاهیم از جمله مفهوم شرط دقت کنید که آیا جمله شرطیه مفهوم دارد یا نه؟ آیا مفهوم داشتن جمله شرطیه از قبیل لزوم بین بمعنی الأخص و بی احتیاج به دلیل و برهان است؟ بعضی علماء اصولی برهان‌های متعدد دارند و می‌گویند تعلیق شده وجوب اکرام بر مجیء زید اگر حکم منوط به جامع باشد چه زید بیاید و چه نیاید واجب الإکرام است که خلاف ظاهر است. اگر وجوب اکرام ناشی از سبب دیگر باشد خلاف قاعده الواحد است که الواحد لایصدر الا من الواحد این لزوم بین بمعنی الأخص است چگونه چنین باشد در حالی که نیاز به استدلال دارد.

[1]. جلسه 79، مسلسل 434، شنبه، 14.01.95. بعد از تعطیلات فاطمیه و نوروز. شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها 94.12.23 بود.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

محقق نائینی در أجود التقريرات 413 ابتدا نکته‌ای را ذکر می‌کنند سپس تعریف خودشان را از مفهوم ارائه می‌دهند. می‌فرمایند دلالت التزامی الفاظ دو قسم است: یا دلالت لفظیه است یا دلالت عقلیه. دلالت لفظیه لزومیه آن است که به مجرد گفتن لفظ غیر از مدلول مطابقی لازم‌هاش هم به ذهن خور می‌کند. برای اذعان به لازم‌هاش به برهان عقلی نداریم، مانند اینکه عمی را می‌گوید و بصر به ذهن خور می‌کند یا شمس می‌گوید و به ذهن نهار خور می‌کند. به این دلالت التزامی لفظی می‌گوییم لزوم بین بمعنی الأخص. اما اگر خور معنای لازم از لفظ احتیاج به مقدمه عقلیه داشت، تا مقدمه عقلیه اضافه نشد اذعان به لازم پیدا نکردیم به آن می‌گوییم دلالت لزومیه عقلیه و آن را لزوم بین بمعنی الأعم می‌نامیم.

## تعریف سوم:

محقق نائینی بعد از بیان نکته قبل می‌فرماید از یک جمله ترکیبی ممکن است سه مفهوم ترکیبی استفاده شود با این توضیح که گاهی خود جمله فی حد ذاتها دال است بر یک معنایی با نطق به آن جمله که به آن می‌گوییم دلالت منطوقیه، مانند زید قائم. گاهی از جمله یک مفهوم ترکیبی دوم استفاده می‌کنیم که لازمه آن منطوق است به نحو لزوم بین معنی الأخص یعنی برای درک این مفهوم ترکیبی هیچ مقدمه و عقلی اضافه نکردیم، این لازمه معنای منطوقی که لزوم بین معنی الأخص است در اصطلاح می‌گوییم مفهوم یا دلالت مفهومی. قسم سوم این است که گاهی مفهوم ترکیبی سومی از این لفظ استفاده می‌کنیم که این مفهوم ترکیبی لازمه معنای منطوق است اما این مفهوم ترکیبی را با اضافه یک مقدمه عقلیه استفاده کرده‌ایم که آن را لزوم بین معنی الأعم می‌نامیم. این مفهوم سوم که با کمک یک مقدمه عقلیه آن را استفاده کرده‌ایم در اصطلاح نه منطوق است و نه مفهوم بلکه لزوم بین معنی الأعم است. مانند دلالت وجوب ذی المقدمه بر وجوب مقدمه و مانند دلالت تنبیه و اقتضاء و دلالات سیاقیه.

پس به نظر محقق نائینی مدلول التزامی لفظ که لزوم بین معنی الأخص باشد به آن مفهوم گفته می‌شود.

### عرض می‌کنیم:

این نظریه محقق نائینی که من جهة متقارب با نظریه آقا ضیاء عراقی است از جهتی هم دچار اشکال است. از جهتی دلالت لزومیه را به لفظیه و عقلیه تقسیم کردند و تعبیر از دلالت عقلیه به لزوم بین معنی الأعم خلاف اصطلاح اهل معقول و مناطقه است. دیروز گفتیم اهل اصطلاح دلالت لزومیه را سه قسم میدانند از دلالت عقلیه تعبیر می‌کنند به لزوم غیر بین و لزوم بین معنی الأعم را می‌گویند برهان عقلی نمی‌خواهد اما تصور لازم و تصور ملزوم و نسبت بین آن دو لازم است. فعلیه از دلالت لزومیه عقلیه تعبیر کنیم به لزوم بین معنی الأعم خلاف اصطلاح است. لذا وجوب مقدمه که استکشاف از وجوب ذی المقدمه احتیاج دارد به برهان عقلی اینجا لزوم بین معنی الأعم نیست که محقق نائینی برای لزوم بین معنی الأعم مثال زدند به وجوب مقدمه که کشف می‌شود از ذی المقدمه.

ثانیا: اشکالات دیروز به نظریه محقق عراقی کاملا به نظریه محقق نائینی هم وارد است. محقق نائینی فرمودند دلالت لزومیه لفظیه که احتیاج به مقدمه عقلیه ندارد نامش مفهوم است ما می‌گوییم مواردی داریم که دلالت لفظ بر مفهوم ترکیبی دلالت لفظیه لزومیه است و احتیاج به مقدمه عقلیه هم ندارد اما احدی نامش را مفهوم نمی‌گذارد. همان مثال دیروز که خلق الله الماء مطهرا. به ذهن می‌آید که خلق الله الماء طاهرا این مفهوم نیست.

اشکال دوم این بود که اگر دلالت مفاهیم را دلالت لفظیه غیر عقلیه می‌دانید که احتیاج به مقدمه عقلی ندارد چگونه در بحث مفاهیم از جمله مفهوم شرط استدلال می‌کنند جمع کثیری از اصولیان بر دلالت جمله شرطیه بر مفهوم به مثل قاعده الواحد یا سایر براهین عقلی. نتیجه اینکه حداقل طبق نظریه جمعی از اصولیان دلالت لزومیه مفهومی نمی‌تواند صرفا یک دلالت غیر عقلی و صرفا لفظی باشد.

### تعریف چهارم: حکم انشائی أو اخباری تستتبعه خصوصية المعنى

محقق خراسانی می‌فرماید مفهوم حکم انشائی أو اخباری تستتبعه خصوصية المعنى.

به چند نکته در این تعریف باید دقت شود.

### نکته اول: تعبیر به حکم

ایشان از مفهوم تعبیر به حکم کردند یعنی مفهوم جمله دارای نسبت است. برای اینکه مدالیل التزامی لفظی افرادی را از مفهوم خارج کنند. اگر مانند مشهور بگویند مفهوم مدلول التزامی است اشکال می‌شود که از حاتم جود به ذهن می‌رسد و نامش مفهوم نیست. یا نام امیر المؤمنین را می‌شنویم و شجاعت به ذهن می‌آید اما مفهوم نیست. لذا از مفهوم محقق نائینی تعبیر کردند به مفهوم ترکیبی و محقق خراسانی تعبیر میکند به حکم.

### نکته دوم: هر لازمه ای که مستلزم خصوصیت معنا باشد

هویت تعریف محقق خراسانی آن است که هر لازمه‌ای که مستتبع یعنی مستلزم خصوصیت معنا بود می‌شود مفهوم. توضیح مطلب این است که ما در معانی الفاظ یک معنای لفظ داریم و یک خصوصية المعنا داریم. مثلا جمله شرطیه از نگاه محقق خراسانی معنایش ربط الشرط بالجزاء است. این اصل معنای جمله شرطیه مفهوم لازمه‌اش نیست مستلزم مفهوم نیست. معنای جمله شرطیه این است که وجوب اکرام

مرتبط است با مجيء زيد خوب اثبات شيء نفى ما عدا نميکند و ممکن است وجوب اکرام مرتبط با بيمارى زيد هم باشد. مهم اين است که معنای جمله شرطيه یک خصوصيت هم دارد که انحصاريت است، در جمله شرطيه معنای جمله ربط الشرط بالجزاء است و اين دال بر مفهوم نيست، خصوصيتش اين است که شرط عليت منحصره دارد و اين عليت منحصره یک لازمه دارد که لازمه اش اين است که اگر علت منحصره نابود شد معلول هم نابود مي شود. پس محقق خراساني مي فرمايند اگر معنای جمله یک لازمه داشت آن را مفهوم نمي ناميم و صل معنايش وجوب صلاة است و لازمه اش وجوب مقدمه است به لازمه معنا مفهوم نمي گوييم يا امر به شيء مستلزم نهي از ضد است اين را مفهوم نمي ناميم. اگر معنای خصوصيت داشت آن خصوصيت لازمه داشت به لازمه خصوصيت معنا مي گوييم مفهوم.

[1]. جلسه 80، مسلسل 435، يکشنبه، 95.01.15.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

**عرض مي کنيم: تعريف محقق خراساني هم وافي به مقصود نيست و چهار اشکال به آن وارد است:**

اشکال اول: مفهوم در بسياري از موارد حکم انشائي نيست بلکه عدم الحكم است.

إن جائك زيد فأكرمه، مفهومش اين است که اگر مجيء نبود اکرام واجب نيست و اين عدم الحكم است نه حکم انشائي. مگر اينکه توجيه کنيم و بگوييم مراد از حکم أعم است از ثبوت يا نفى حکم تا شامل عدم الحكم هم بشود.

اشکال دوم:

محقق خراساني فرمودند مفهوم لازمه خصوصيت معنا است نه خود معنا، لذا مانند وجوب مقدمه استلزام امر به شيء نهي از ضد را که مستلزم خود معنا است از تعريف خارج است. اشکال اين است که در باب اوامر یک بحثي را به تفصيل مطرح کرديم که آيا دلالت ميغه امر بر وجوب بالوضع است يا به اطلاق و مقدمات حکمت است يا به حکم عقل؟ مشهور اصوليان قائل بودند که دلالت ميغه امر بر وجوب به اطلاق و مقدمات حکمت است. طبق نظر مشهور صل اصل معنايش طلب الصلاة است، وجوب خصوصيتي است که به اطلاق و مقدمات حکمت يا به حکم عقل استفاده مي شود. طبق اين نظر وجوب مقدمه از وجوب ذی المقدمه استفاده مي شود و وجوب ذی المقدمه شد خصوصيت معنا اصل معنا طلب بود و وجوب خصوصيا مستفاد به اطلاق بود لذا وجوب مقدمه لازمه خصوصيت معنا است پس طبق اين نظريه وجوب مقدمه بايد جزء بحث مفاهيم باشد زيرا حکم انشائي يستتبع خصوصية المعنا.

اشکال سوم:

در مبحث مفهوم شرط بررسي خواهيم کرد که حداقل در اين که أداة شرط برای چه وضع شده اند حداقل دو نظريه است:

نظريه اول: أداة شرط وضع شده اند برای ربط انحصاري. يعني اين شرط منحصر با جزاء است و لا غير.

نظريه دوم: أداة شرط وضع شده است برای اصل الربط و انحصار و اينکه شرط علت منحصر است به اطلاق و مقدمات حکمت است. يعني ميگويند اگر شرط ديگري دخیل بود مولا ذکر مي کرد و چون ذکر نکره پس شرط منحصر است.

از جهت ديگر اصوليان ميگويند مفهوم از انحصاريت شرط استفاده مي شود. پس کساني که ميگويند انحصار شرط به اطلاق و مقدمات حکمت است يعني معنای أداة شرط صرف الربط است انحصار خصوصيت معنا است و مفهوم از انحصار فهميده مي شود لازمه خصوصيت معنا است و اشکالي ندارد اما اگر قائل شديم أداة شرط وضع شده برای ربط انحصاري و انحصار اصل معنای شرط است و مفهوم لازمه اصل معنا است، در حالی که شما فرموديد مفهوم لازمه خصوصيت معنا است نه اصل معنا پس باز مبنا دچار اشکال است.

اشکال چهارم:

از جهتي محقق خراساني معتقدند که مفهوم هم شامل مفهوم موافق است هم مخالف، لذا در تعريف ميگويند سواء وافقه في السلب و الايجاب أم لا. اين حکم انشائي که لازمه خصوصيت معنا است چه موافق باشد با معنا در سلب و ايجاب چه مخالف باشد که در مفهوم موافق، موافق است. سؤال ما اين است که آيا مفهوم موافق حکم انشائي است که مستلزم خود معنا است يا مستلزم خصوصيت معنا است. لاتقل

لهما أفّ، لازمه این معنا این است که لاتضر بهما بقیاس اولویت، این لازمه اصل معنا است نه لازمه خصوصیت معنا. فعلیه مفهوم موافق از تعریف محقق خراسانی خارج شد با اینکه تصریح دارند تعریفشان شامل مفهوم موافق هم می‌شود.

### تعریف پنجم:

محقق اصفهانی در نهاية الدراية چاپ سه جلدی جلد اول حاشیه 473 (شهید صدر در بحوث 139 ملاحظه شود) می‌فرماید فهم معنا از لفظ گاهی اولاً و بالذات و بالأصالة است که می‌گوییم دلالت منطوقی. گاهی انفعال معنا از لفظ تبعی و ثانیاً و بالعرض است اگر از لفظ معنای ثانوی و مدلول تبعی استفاده کردیم با دو قید نامش را می‌گذاریم مفهوم:

### قید اول:

این معنای ثانوی در انفعال تابع معنای اولی باشد ای تابع لفظ باشد به این معنا که ملاک فهم معنای ثانوی همین لفظ است نه مقدمه دیگر. پس اگر لفظی وارد شد و معنای ثانوی داشت ولی در فهم معنای ثانوی تنها لفظ دخیل نبود بلکه خارج از لفظ یک مقدمه دیگری دخیل بود نامش را مفهوم نمی‌گذاریم لذا مانند وجوب مقدمه که استفاده میشود از وجوب ذی المقدمه مولا فرمود ملّ مستلزم وجوب وضوء هم هست اما این دلالت تبعی در انفعال به تعبیر محقق اصفهانی تابع لفظ نیست و احتیاج به مؤنه زائده دارد. یک برهان عقلی هم مثلاً باید اضافه شود بستگی مقدمه به ذی المقدمه و عدم وجود ذی المقدمه بدون مقدمه تا بعد نتیجه بگیریم پس این مقدمه هم تبعاً واجب است. وجوب تبعی که در انفعال تابع لفظ نباشد یک مقدمه دیگر بخواهد مفهوم نمی‌نامیم. اما وجود معنای ثانوی و تبعی که در انفعال تابع این لفظ است می‌گوییم مفهوم.

### قید دوم:

گاهی لفظ یک مدلول تبعی دارد از حاق لفظ هم استفاده می‌شود یعنی انفعال تبعی لفظ است لکن دو جمله مستقل است در کنار یکدیگر گذاشته میشود از جمع بین این دو یک معنای تبعی استفاده میکنیم این هم مفهوم نیست. مثلاً از ترکیب دو آیه کریمه استفاده می‌کردیم اقل حمل شش ماه است، این معنای تبعی انفعال تبعی است اما منشأش ترکیب دو جمله است این را هم مفهوم نمی‌نامیم. نتیجه: از نگاه محقق اصفهانی مفهوم آن معنای تبعی ثانیاً و بالعرض است که حاوی دو قید است: 1- در انفعال این معنا صرفاً تابع لفظ است و مقدمه مازاد ندارد. 2- این معنای تبعی انفعالی از جمله واحده است و از ترکیب دو جمله حاصل نشده است.

[1]. جلسه 81، مسلسل 436، دوشنبه، 95.01.16.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

### عرض می‌کنیم: دو اشکال بر این تعریف وارد است:

#### اشکال اول:

ایشان در قید اول فرمودند حیثیت انفعال این مدلول در کلام و لفظ باشد نه اینکه منشأ دیگر داشته باشد. می‌گوییم در مقصود شما از این قید دو احتمال است:

احتمال اول: اگر مقصود منشأ دلالت تبعی است که منشأ دلالت تبعی باید لفظ باشد، خوب در همه دلالات تبعی مفهوم و غیر مفهوم منشأ لفظ است، مگر وجوب مقدمه که بالتبع از وجوب ذی المقدمه استفاده می‌شود منشأش لفظ نیست. تا ملّ نباشد وجوب مقدمه نماز را نمی‌توان استفاده کرد.

احتمال دوم: و اگر مقصود این است که در دلالات تبعی دو گونه دلالت داریم یک دلالت التزامی تبعی احتیاج به مقدمه عقلیه ندارد مانند مفهوم موافق که استفاده میکنیم از لا تقل لهما افّ، لاتضر بهما را. اما بعض مدالیل التزامی ملاک فهمشان غیر از لفظ است و احتیاج به مقدمه عقلیه دارند مانند اینکه مقدمه واجب، واجب است غیر از لفظ ملّ برای فهمش نیاز به یک مقدمه عقلیه داریم که این نماز متوقف بر این وضو است. و در مفاهیم چنین نیست. اشکال ما این است که اتفاقاً در مفاهیم هم برای فهم مدلول تبعی احتیاج به مقدمات عقلیه داریم. مثال: در مفهوم غایت أتموا الصيام إلى الليل کیفیت استدلالتان بر مفهوم چنین است که اگر لیل آمد حکم نباشد ذکر آن لغو است پس

استفاده مفهوم به ملاک عدم لغویت است حیثیت انفهام شد ملاک عقلی و در مفهوم وصف که فی الجمله قائل به مفهوم وصف هستند ملاک لغویت است. در مفهوم شرط می‌گویند اگر این شرط در تأثیر در جزء بدیل داشت و مولا آن را ذکر نکرد خلاف حکمت است. فعلیه در تمام این مفاهیم مانند بحث مقدمه واجب منشأ استنباط این مدلول تبعی لفظ است اما به کمک یک مقدمه عقلیه. فعلیه در این جهت فرقی بین مفهوم و بحث مقدمه واجب نیست.

اشکال دوم:

اشکال دوم همان اشکالی است که به محقق عراقی و محقق نائینی اشاره کردیم. می‌گوییم در مفهوم موافق کلام شما صادق است که حیثیت انفهام لفظ است و از این لفظ نتیجه می‌گیریم لاتضر بهما و ضرب آنها هم صحیح نیست از شما سؤال می‌کنیم در این مثال که خلق الله الماء مطهراً شما بلا فاصله نتیجه می‌گیرید مائی که مطهر است طاهر هم هست. حیثیت انفهام لفظ است آیا اسم این را هم مفهوم موافق می‌گذارید. خیر. فعلیه این که گفتید هر جا دلالت تبعی بود دلالت تبعی حیثیت انفهامش لفظی بود میشود مفهوم خیر موردی داریم دلالت تبعی است و حیثیت انفهام لفظی است اما مفهوم نیست.

### تعریف ششم:

شهید صدر در بحث ج 3، ص 140 می‌فرماید قضایایی که ربط بین دو جزء دارند مانند قضیه شرطیه یا وصفیه که ربط بین وصف و موصوف است دو نوع لازمه و مدلول التزامی دارند فرقی ندارد لزوم بین بمعنی الاعم باشد یا اخص، از نگاه دیگر مدلول التزامی بر دو قسم است: گاهی لازمه، لازمه أحد الجزئین است شما بگویید لازمه، لازمه موضوع یا محمول است به نحوی که اگر موضوع را تبدیل کنیم لازم از بین میرود یا اگر لازمه محمول است و محمول را تبدیل کنیم لازمه از بین میرود. مثال: الصلاة واجبة، وجوب مقدمه لازمه محمول است، لذا چون نماز واجب است مقدمه اش واجب است، وجوب نماز که محمول است اگر تبدیل شد به شیء دیگر لازمه اش نابود می‌شود مثلاً مولا فرمود صلاة اللیل مستحب، دیگر نمیتوانید بگویید وجوب مقدمه، یا مثلاً مولا در همین مثال میگوید نماز واجب است مقدمه صلاة می‌شود واجب. موضوع صلاة است مقدمه اش هم لازم می‌شود. اگر مولا صلاة را به صوم تبدیل کرد آن لازمه از بین میرود و دیگر نمیتوانید بگویید مولا فرموده الصوم واجبة پس مقدمه نماز واجب است. پس بعضی لوازم، لوازم موضوع یا محمول اند لوازم مفردات جمله هستند که به این لوازم مفهوم نمی‌گوییم. اما گاهی لازمه، لازمه ربط بین موضوع و محمول است که در این صورت آن را مفهوم می‌نامیم. و ملاک اینکه لازمه، لازمه ربط است در جمله نه لازمه موضوع و محمول، اگر شما موضوع و محمول را تغییر دهید باز هم مفهوم هست، این لازمه هست زیرا ربط هست. مثال: إن جئک زید فأکرمه یعنی اگر نیامد اکرام نکن، می‌گویند موضوع و محمول را تغییر دهید بگویید إن جئک عمرو فأطعمه باز هم جمله مفهوم دارد زیرا این مدلول التزامی ربط است و کاری به مفردات ندارد. پس اگر جمله مدلول التزامی داشت آن را حساب می‌کنیم و اگر مدلول التزامی مربوط به کلمات بود نامش را مفهوم نگذاریم و اگر مدلول التزامی مدلول التزامی ربط در جمله بود نامش را می‌گذاریم مفهوم.

### عرض می‌کنیم: حداقل سه اشکال بر این تعریف وارد است:

اشکال اول: سؤال می‌کنیم شما مفهوم موافق را مفهوم می‌دانید [2] اما تعریفتان بر آن صادق نیست. مفهوم موافق مدلول التزامی کلمه است نه ربط، از کلمه أف در لاتقل لهما أف مدلول التزامی می‌گیریم که لاتضر بهما این مدلول التزامی ربط نیست.

اشکال دوم: مفهوم عدد را جزء مفاهیم می‌دانید در حالی که مدلول التزامی کلمه است نه ربط. صل أربع رکعات که مفهومش لاتصل ثلاث رکعات است.

اشکال سوم: قانون شما در مفهوم مخالف هم قابل تطبیق نیست شما فرمودید مفهوم لازمه ربط در جمله است و ملاک دادید که لذا اگر موضوع و محمول تغییر کند چون ربط هست باز هم مفهوم هست ما می‌گوییم مولا یک بار می‌گوید إن جئک ولدک فأکرمه، این مفهوم دارد قطعاً چون لازمه ربط است، اینجا اگر موضوع و محمول را تغییر دهیم جمله دیگر مفهوم ندارد. بگوییم إن رزقت ولداً فاختنه سؤال می‌کنیم ربط در نگاه شما باقی است و شرط و جزء تغییر کرد در ملاک شما باید مفهوم داشته باشد در حالی که می‌گویید جمله شرطیه محققة الموضوع مفهوم ندارد. لازمه ربط مفهوم است و میزان این است که تغییر شرط و جزء اشکالی ندارد مهم ربط است پس چرا در این مثال قائل به مفهوم نیستید. پس منشأ مفهوم چیز دیگری است که باید آن را کشف کرد.



به نظر ما بین مفهوم مخالف و مفهوم موافق فقط در عنوان مشترکند و جامع معنوی ندارند. مفهوم موافق از وادی است و تعریف خاصی دارد و مفهوم مخالف از وادی دیگر است و تعریف دیگری دارد.

[1]. جلسه 82، مسلسل 437، سه شنبه، 95.01.17.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

### تعریف مفهوم موافق: مدلول التزامی است که مفادش نفس الحكم المذكور فی المنطوق لغیر متعلقه.

در منطوق گفته شده و لاتقل لهما أفّ، متعلق حرمت گفتن أفّ است. مفهوم موافق مدلول التزامی است که همین حکم را ثابت می‌کند برای غیر این متعلق که أفّ باشد بلکه برای ضرب مثلا، لذا آن مدلول التزامی که حکم منطوق را برای غیر متعلق حکم ثابت می‌کند به آن می‌گوییم مفهوم موافق.

اشکال: ممکن است گفته شود این تعریف شامل وجوب مقدمه هم هست. صلّ ثابت می‌کند وجوبی را برای صلاة به مدلول مطابقی و همین وجوب را برای غیر این متعلق ثابت می‌کند که وضو باشد به مدلول التزامی. پس تعریف شما شامل مقدمه واجب هم شد.

جواب: در تعریف گفتیم مدلول التزامی است که مفاد آن نفس الحكم المذكور فی المنطوق است، در وجوب مقدمه حکمی که در منطوق ذکر شده است وجوب نفسی است، حکم مقدمه و وجوب آن وجوب غیری است و اینها قسیم یکدیگرند. لذا در وجوب مقدمه یک وجوب غیری برایش اثبات میشود اما در مفهوم موافق حرمت ضرب که از حرمت أفّ استفاده می‌شود همان حکم است و غیر از آن نیست.

همچنین به نظر ما این تعریف شامل نمی‌شود طهارة الماء را که از خلق الله الماء مطهرا استفاده می‌شود زیرا حکم منطوق مطهريّة الماء است و مدلول التزامی طهارة الماء است و طهارة غیر از مطهريّة است، لذا نفس الحكم نیست بلکه استفاده دو حکم متغایر است پس نامش هم مفهوم موافق نیست.

### تعریف مفهوم مخالف: [2] مدلول التزامی که مفاد آن نقيض المنطوق است تفاوتی ندارد به نحو لزوم بین بمعنی الأعم یا اخص باشد یا غیر بین.

مدلول التزامی کلام که مفادش حکم نقيض المنطوق باشد می‌گوییم مفهوم و تفاوتی ندارد این حکم نقيض المنطوق را برای همان موضوع مذکور در منطوق ثابت کند مثلا إن جئتک زید فأکرّمه، مفهومش این است که لایجب الإکرام عند عدم مجيء زید محور همان زید است که یک حکم در منطوق ثابت می‌شود و یک حکم در مفهوم. هم مدلول التزامی است هم نقيض حکم منطوق است. تفاوتی ندارد این مفهوم التزامی را کسی ادعا کند لزوم بین بمعنی الأخص است و دیگری بگوید لزوم غیر بین یا بین بمعنی الأعم است. و گاهی ثابت می‌شود حکم نقيض منطوق برای جزء موضوع. مثال: مولا فرموده أکرّم العالم العادل، نقيض وجوب اکرام ثابت می‌شود برای عالم به تنهایی که جزء موضوع است، مفادش این است که اکرام مطلق العالم واجب نیست. در بعض اوقات مدلول التزامی نقيض منطوق است برای موضوع دیگر نه خود این موضوع و نه جزء الموضوع، می‌گوید انما العادل زیدُ برای اینکه نفی عدالت کند از عمرو مثلا، یا می‌گوید يجب الصلاة أربع رکعات که نقيض آن ثابت می‌شود برای موضوع دیگری که ثلاث رکعات باشد. بنابراین مفهوم مخالف مدلول التزامی است که مفادش نقيض المنطوق است و این شامل همه مفاهیم می‌شود.

پس از بیان این تعریفات ملاحظه کنید تعریف مدرسه نجف محقق خوئی را از مفهوم و تعریف مرحوم امام را از مفهوم و نقدهایتان را یادداشت کنید البته مرحوم امام در تهذیب یک خط تعریف دارند اما محقق خوئی چند صفحه است مطلبشان.

با ذکر این نکته باز تعریفی را از مفهوم موافق و مخالف داشتیم که هر دو مدلول التزامی هستند و یکی نفس الحكم المذكور است برای غیر متعلق که ذکر شده در کلام و دیگری مدلول التزامی است که نقيض المنطوق است.

بعد از ذکر تعریف بحث این است که اصولیان به تبع بعض منطقیین و أدباء ادعا می‌کنند که بعض جملات غیر از مدلول مطابقی‌شان یک مدلول التزامی هم دارند که در مفهوم مخالف می‌گویند نقيض المنطوق است و چنانچه این الفاظ در منطوق ظهور دارند اثبات حکم می‌کنند برای یک موضوعی، ظهور دارند در نقيض المنطوق و این ظهور برای این جملات اگر ادعا درست باشد و این ظهور باشد لامحاله به حکم اصالة الظهور و حجیت آن این مدلول التزامی مانند مدلول مطابقی حجت و قابل اعتماد است. از جمله جملاتی که ادعا شده است این مدلول التزامی

را دارند جمله شرطیه، جمله حصریه و به تعبیر ما جمله عددیه و جمله قیدیه و وصفیه است. ادعا شده است که این جملات دو مدلول دارند یکی مدلول مطابقی و دیگری مدلول التزامی که نقیض المنطوق است. توجه دارید (اینکه به وضع است یا اطلاق خواهیم رسید) ما در ادله شرعیه در آیات و روایات انبوه جملات داریم که حاوی شرط است و حاوی أداة حصر است و حاوی عدد است و حاوی قید است و اگر اثبات کنیم این جملات مفهوم دارند یعنی انبوه احکام شرعیه را از این مفاهیم و مدالیل التزامی استفاده کرده ایم و اگر نفی کنیم مفهوم را در این جملات باز عملاً گویا انبوهی از احکام شرعیه وجود ندارد. لذا آثار فراوان فقهی دارد.

### مفهوم شرط

اولین جمله از جملاتی که شاید أهم این جملات از حیث شیوع در استعمال و کاربرد باشد جمله شرطیه است. بعض ادباء و بعض منطقیین و جمعی از اصولیان ادعا می‌کنند که جمله شرطیه علاوه بر مدلول مطابقی مدلول التزامی نقیض المنطوق دارد و بعضی از ادباء و منطقیین و اصولیین هم ادعا می‌کنند جمله شرطیه فقط مدلول مطابقی دارد. نسبت به نقیض المنطوق جمله شرطیه ساکت است و چنین مدلول التزامی ندارد.

[1]. جلسه 83، مسلسل 438، چهارشنبه، 95.01.18.